

رد از ماہوہ و جی آبا را از ناگود بہ ملک و طلبید ایا پیش از رسیدن اینها باصفد جنگ مصاحبہ در میان
 عماد الملک و مولک و جی آبا و ہر شبہ باتفاق بر سر سور حمل جاٹ فرستند و برت پور و کیر دیک کہ ہر
 از قلاع حصینہ ملک جاٹ ہست محاصرہ نمودند و چون عنہ سباب قلعہ گری اضراب توپ ہست
 عماد الملک بالتماس سرداران غنیم عریفہ بدرگاہ احمد شاہ شکر شد عار اضراب توپ منحوب
 عاقبت محمود احمد خان کشمیری کہ مدار المہام او بود ارسال داشت انتظام الدولہ وزیرین اعظاما و
 قمر الدین خان مرحوم بصد عماد الملک بادشاہ را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد عاقبت محمود
 اکثری از منصب داران بادشاہی و مردم توپخانہ را بوعنہ این کہ اگر دور عماد الملک باشمارعات
 چنین و چنان بعمل می آمد با خود متفق ساختہ خواست کہ انتظام الدولہ را بردارد و روزی قرار دادہ
 بر سر خانہ انتظام الدولہ غلو کردہ ہنگامہ دار و گیر گرم سخت و ہمان روز کاری نہ ساختہ روی گریز
 بجانب دہلی نہاد و از درقطاع الطریق در آمدن بتباخت توابع محالات خالصہ بادشاہی
 و جو اگر منصب داران کہ در نواحی دار الخلافہ بود غبارفتہ برنگخت درین ضمن سور حمل جاٹ کہ از دست
 اہل محاصرہ بحالت کسوف رسید بود از احمد شاہ امداد التماس کرد احمد شاہ در ظاہر برای شکار و غنیم
 و نسق انترید و در باطن برای ملک جاٹ از دہلی بر آمدن در سکندن مضرب خیام ساخت و عاقبت
 محمود خان را کہ در ان نواحی ہنگامہ پرداز بود شمالت نمودہ بحضور طلبید عاقبت محمود خان از مقام
 خورجہ جہین آمدن ملازمت بادشاہ نمودہ بخورجہ برگشت از مقدرات الہی اینکہ مولک و شکر اور
 کہ احمد شاہ در دادن اضراب توپ تغافل زد اسحال کہ بیرون بر آمدن ہست رفتہ رسید غلہ و گاہ
 لشکر اورا بند باید کرد و قافیا اورا تنگ نمودہ اضراب توپ باید گرفت و خواست کہ این کار را
 بی سہم و شریک بر کسی نشاند عماد الملک جی آبا را خبر نا کردہ شکی نمود و از گذشتہ اعجب
 در بامی چمن کردہ شبی کہ عاقبت محمود خان ملازمت نمودہ بخورجہ برگشت مولک و شکر احمد
 رسید اول شب جنبد بان سردا و مردم کمان کردند کہ عاقبت محمود خان از راه شرارت باز آمد
 آتش افروز ہنگامہ ہست امر سہل شدہ ہست و جنگ نکردند و قافرا رہم نمودند و الا خبر اہل پیش
 نمی آمد آخر شب متحقق شد کہ مولک آمدن ہست دست و پا کم کردند نہ وقت استعدا و جنگ اندونہ صحت
 فرار ناچار احمد شاہ و ماورا و مصمصام الدولہ میرانش پسر پسر الامر اصمصام الدولہ ننان و در ان ناموس

واحمال و انقال گذاشته با چند کس راه دار النخلاقه برگزینتند و از طفلی و تا بجزگی و بی حیثیتی پادشاه چشم
 زخم عظیمی ناموس تمبوریه رسید بولکر آید بی منازعی تمام اثاث سلطنت را غارت کرد و ملکر مانده چشم
 محو فرخ سیر پادشاه که زوجه فردوس از امگناه بود و دیگر پوگیمان سر اوقات پادشاهی با سیر می آمدند
 هر چند بولکر اینهارا بجزمت نگاه داشت اما خاک بر سر این خست عماد الملک این خبر شنید محاصره را
 گذاشته بدار النخلاقه شتافت حتی آبا چون دید که این مرد و سردار برخاسته رفتند و تنها عهد برانی
 محاصره نمیتوان شد او هم دست از محاصره برداشته بنا بر نول رفت و سو رحمل خود بخود از کوف محاصره
 بر آمد عماد الملک بزور بولکر و سازش امر او حضور خصوص صمصام الدوله میر آتش وزارت را از غیر
 انتظام الدوله خود گرفت و امیر الامرائی به صمصام الدوله میر آتش و مانید روزی که وزارت گرفت صبح
 خلعت پوشید و وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرد و عزیز الدین خلیف مغر الدین جهاندار شاه
 را و هم شعبان روز یکشنبه سب و ستین و مائت و الف بر تخت سلطنت اجلاس نمود و بعالمگیر ثانی ملقب
 ساخت و بند بکف از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش که تمام فتنها از روز آمدن بود میل
 کشید بعد ایامی برای انتظام صوبه پنجاب قصد لاهور کرد و تحقیق نماید که در سنه احدی و ستین مائت و الف
 صوبه داری لاهور معین الملک قرار یافت و بعد فوت معین الملک حکومت لاهور بزرگ او عاید شد
 چنانچه در واقعات شاه درانی مفصل می آید عماد الملک عالمگیر ثانی را در دلی گذاشته شانزده سال
 گوهر انبوری بر داشته از راه مانسی و حصار روانه لاهور گردید و به لودیانه رسید حسب الطلب آدینه ^{بگنجان}
 فوجی را بسیر کردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عباد الله خان کشمیری مدار المهاجم شبان شب بلاهور
 که از اسخا چهل گروه مسافت دارد و خصمت کرد اینها در یک شب و روز خود را بلاهور رسانیدند
 و خواجه سیرایان را در محرم شریابگیرم که در کمال غفلت خوابید بود بیدار ساخته مقید ساختند و از
 عمارت بر آوردند و خمیه جاو او ندید بگنجان تغانی عماد الملک است و نیز دختر او به عماد الملک نامزد
 بود عماد الملک صوبه داری لاهور به آدینه بگنجان در بدل مشکیش مثنی لک روپیه مقرر کرده بدلی معاد
 نمود و چون این اخبار به سمع شاه درانی رسید بسیار شاق آمد و از قند بار پاشنه کوب خود را بلاهور
 رسانید آدینه بگنجان چون طفل آدینه که از مکتب رزم کند از لاهور بصرای مانسی و حصار فرار نمود شاه
 درانی بر جناح استعجال سبت کرد و بی دلی علم فرار شد عماد الملک که سر و سامانی نداشت جز انقیاد و چاره

نیافته ملازمت شاه نمود اول معاتب شد آخر سفارش حکم نمود کون و سفارش اشرف الوری شاه و لیکن
 محفوظ ماند و وزارت هم بقرار پیشکش با و مسلم شد و چون شاه درانی جهاننخانی را بشیخ فطیمات سوخته و جناب
 تعین کرد عماد الملک همراه جهاننخان ترددات نمایان بعرضه ظهیر آورد و مورد آفرینش که کردید و چون
 طلب پیشکش بابت وزارت در میان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که توره از شاه تموریه
 و فوجی از درانیان همراه من شود که از آنتر سیدز خطیر بجز من وصول در آورده و اصل سرکار سنازم شاه
 و شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی دوم سیراب بر خوین عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از
 طلبین با جانباز خان که یکی از سرداران رکاب شاه بود همراه عماد الملک کرد عماد الملک با هم
 شاهزاده و جانباز خان در کمال بی سرانجامی عبور نمود عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر
 بنکش گردید احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و اقیال و انراس و غیره پیشکش شاهزاده با و
 عماد الملک نمود از آنجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته در مصوبه آورده آورد شجاع الدوله ناظم
 با استعداد جنگ از لکنو آمد خود را در میدان ساندھی و پالی که سرحد مصوبه آورده است رسانید
 دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد آخر بوساطت سعد الله خان بر میله بیخ گنگ
 روید قدیمی نقد و باقی بوضع صلح قرار یافت عماد الملک مع شاهزاده با بضمه شوال سنه
 و مائه و الف از میدان نزاع کوچید و از دریا بی گنگ گذشته بفرخ آباد رفت و چون شاه در
 بنا بر جدو ث و باد لشکر او از حوالی اکر آباد بجزم ولایت کام سرعت برگرفت روزی که محاذی
 دارا سخلاقه رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمدن به شاه ملاقات نمود
 از عماد الملک شکایت بسیار کرد لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائی بستان داده
 روانه لاهور کرد بد نجیب الدوله از قوم افغان است چون آثار رشد از ناصیه حالش بر تو ظهور
 پیدا و عماد الملک او را در سر کار خویش پیش آورد و چون شاه درانی بپند و نشان از بنابر
 جو سردانی و هم قومی شاه تقریبی با شاه پیدا کرد تا بجای که امیر الامر شد و با عماد الملک طرف
 القصد عماد الملک در فکر نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دلی گشت و رگنانه را و برادر اصابت
 بالاجبی را و هو لکر را بمبالغه تمام از دکن طلب سیده با اتفاق دلی را عازم نمود عالمگیر ثانی و نجیب الدوله
 محصور شدند چهل و پنج روز جنگ توپ و ریه کل در میان ماند آخر هو لکر رشوت سکنی از نجیب الدوله گرفته

بنا صلح گذشت و نجیب الدوله را با آب و مال و اثقال از قلعه بر آورده متصل خیمه خود جا داد و متعلقه او
 آن طرف آب حرم که عبارت از سه بار پور پوریا و چاند پور و تمام قصبات باره به باشد حضرت نمود
 عماد الملک بقوت غنیم رفق و فتوح مهمات سلطنت تمامها بدست آورد و چون د تا سردار غنیم رفق
 را در شکر تال محاصره کردند و عیبه در ترجمه شجاع الدوله خواهر آمد عماد الملک را از دلی بملک خود
 طلبد عماد الملک که با خانشانان انتظام الدوله خان خود را خوش بود و با عالمگیر ثانی هم صفای داشت
 که میداشت که اینها با شاه درانی مخفی سلسله رسل و رسائل دارند و تدبیر علیه نجیب الدوله بود
 تا بنحو ایند اول خانشانان را بقتل رسانید و بعد سه روز مشتم ربيع الاخر و در هجده شنبه شنبه
 و سبعین مائتة والف عالمگیر ثانی را هم جرعه شهادت چشانید و در تاریخ مذکور سپهر محی السنین
 کا بخش بن خلد مکلان ابر تخت نشاند به شاهجهان ملقب ساخت و بعد قتل با د شاه و خانشانان
 بطریق طلب د تا بملک در شافت و در همین ایام آمد شاه درانی غلغل دران نواحی افکنید و تا آنجا
 حوالی شکر تال برخاسته بار اوه مقابله با د شاه درانی جانب سرد رو نهاد و عماد الملک به شاهجهان
 و چون خبر مقابله د تا با قراولان شاه درانی شنید غالبیت در ان میان و مغلوبیت غنیم استنباط نمود زیرا
 که دو پهلو انان که با هم گشتی میگردد زور آور کم زور را بنیروی باز و عقب میبرد و در ان میان بقوت
 ترکنازمی غنیم را جانب دلی پس پاسختند عماد الملک دریافت که غنیم شایه غنیم را بر داشته
 بر سر شاهجهان آباد میرسد از خوف او باد شاه تازه را در دلی گذاشته خود تر و سو رحل جا ط رفت
 و از انوقت تا زمان حال نمد سو رحل جا شسته است سو رحل بقدر خدتی تقدیم میسازد

نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید خلف دوم نواب آصف جاه غفران پناه واسطه انعقد
 امر است و بیت القصدین شعر احوال او مفصل در سر و آزا و صورت تحریر پذیرفته در اینجا خسار صفحه
 بنجبال اجمال آرایش میساید چون نواب آصف جاه در سنه خمسین و مائتة والف به شاهجهان آباد
 تشریف برد و پسر الا که بر انیاست دکن تقویض فرمود و او در ایام نیابت خود با جی را و را که بیضه غور
 در سر داشت مغلوب ساخت نوعیکه در احوال غنیم گذشت و بعد رحلت نواب آصف جا در
 مسند ریاست دکن نشست و در عیب او غنیم را دست بخش مر اس داشته که تا آخر عهد او پا از عهد
 او بیرون نگذاشت احمد شاه فرمان بر دایمی هند و ستمان بر اسی اصلاح امور سلطنت شوق طلب بخط

در نواب نظام الدوله

سخط خاص نواب نظام الدوله نوشت نواب تادریابی نریدا جلوریز خود را رسانید درین ضمن احمد شاه شهنشاه
 ناسخ خرمیت حضور بقلم آورد و نیز مظفر جنگ که ترجمه اومی آید سر از اطاعت پید نواب از زیندا
 معاودت نموده با هفتاد هزار سوار و یک لک پیاده بعزم تنبیه نطفه جنگ لواهی غزیت فرستاد
 و مانند بلجری که از اوزنگ آباد پانصد گز راه جرسی است بر جناح استعمال رسید و ششم ماه
 ربیع الآخر شله ثلث و ستمین و مائه و الف معرکه قتال آراست نواب نظام الدوله در حرم اعلام م
 وزیر و مظفر جنگ زیند و شکر شد نواب نظام الدوله موسم برشکال در آرکات گذرانید افاغنه
 کرنا ملک همت خان و غیره که درین بیان ملازم رکاب بودند چشم از حقوق تربیت و مکتب آری پود
 بطبع ملک مال کمرو غالب تمند و اتفاق بغداد را می بلجری شب هفتم محرم بحباب تخیم و شانزدهم
 بحباب رویت سده اربع و ستمین و مائه و الف شجون زده نواب نظام الدوله را بگماشت این
 زار شهادت روانه ساختند و بعضی ارباب توفیق تابوت او را برونده شاه برهان الدین
 غریب رسانیده قریب مرقد نواب آصفجاه دفن کردند مولف گوید نواب عدل شریعالین
 فرصت نداد تیغ حوادث شتاب فتنه در هفتم ماه محرم شهید شد بد تاریخ آنست نوح گری
 بعد شهادت او مظفر جنگ را که مقید همراه بود بریاست دکن برداشتند و از بلجری مقید
 کردند قضاء و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت و در دل مظفر جنگ و افاغنه
 ماده نفاق بخت روز یله سر زمین لکرت ملی مضرب خیام شدند ناخوشی از باطن بظاہر بروز کرد
 هفتم ربیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگامه پیکار گرم ساختند
 و سرداران طرفین مظفر جنگ و همخان و غیره باقتل رسیدند و خون نواب نظام الدوله با قلم
 قاتلان خود را بنجاک هلاک غلطانید با فقیر نواب نظام الدوله محبت و اخلاص فوق البیان بود
 و از استدار ملاقات تا انتہای ایام حیات مثل من آزاد را در دام حسن خلق خود مقید داشت
 هر چند خود ستم کناره گرم نگذشت غفر الله له دیوان ضخمی دارد اشعاری بعد ملاقات فقیر در
 سلک نظم کشین بی ستم است هر گاه مشق سخن بر روی فقیر میگردد همان وقت اصلاح مییافت
 و اگر غایبانه میگفت سر بر خود نزو فقیر میفرستاد و اصلاح کرده سر بر خود میفرستاد و بعد از آن پیش
 مردم میخواند و داخل دیوان میکرد و اشعاریکه پیش از ملاقات فقیر گفته اصلاح طلب است نواب محرم

قدیر تخلص اصلاح دیوان کرده بود قدری اصلاح کردم بعد از آن باغ یاری نداد شمس غزلی گفته
 نیز فقیر فشا و اصلاح کرده ای سال دهم صبح در دیوانخانه برآمد جمیع امرا و شعرا بر کباب مشغول
 صفا صدام الدوله شاهنواز خان که شعر فهمی به نظر بود و موسویخان حرات اوزنگ آبادی و
 رضویخان و امام موسویخان مذکور که در انشا طرازی و شعر فهمی امر وزیر کناری روزگار است
 و سبزه جان رسا تخلص و نقد علیخان ایجا و تخلص که ترجمه هر دو در سرو ازا دستور است و غیر
 حاضر بود نواب غزل ندکور خواندن گرفت در شعری سرو خرامان معنی درخت سرو آورده بود
 حرات گفت سرو خرامان بر تو است معشوق صادق می آید بر درخت سرو چه گونه صادق
 توان آمد نواب جانب فقیر نگاه کرد یعنی نظر اصلاح شمار سید است گفتم سبزه صاحب
 از سرو خرامان درخت سرو اراوه میکند و میگوید سبزه بر آرا از استکین دست نگار
 در زمین به تاد است تا پنهان کند سرو خرامان در غل به نواب عجب شاشتی کرد و دست
 را یاد گرفت حرات گفت عجب از میرزا که درخت زمینگیر خرامان گفت گفتم نبار شعر بخیل
 است حرکتی که درخت تحرک نمیکند گویا میخاید سلمان ساوجی با معنی تصریح میکند و
 میگوید سرو از صبا گرد جهان تا چون قدرت باشد روان به هر چند بخا بد بان سرو
 خرامان کی رسد به در عربی غرض میاس و شجر میاد بسیار است و میاس و میاد هر دو
 بعضی خرامان باشد دیوان نواب شهید مرحوم از ابتدای تار و لیف دال حاضر است این
 چند بیت از اسخا برای این حربه برگزیده شد

دورا از محفل و تهنیت سوزاندن مرا	وله	شمع من ظلم است گرد سبز گزاندن مرا
ای بوسف نیز در آغوش من در آ	وله	بوی خوشت رسید تو هم در وطن در آ
گر خضر که در صدفه زاسکند را آب خویش	وله	خضر خنط تو آب بقا مبد بد مرا
سیم شکوفه شاخ چو افشا ند میوه بافت	وله	دست گرم نویدش مبد بد مرا
رنگ زردم گر از حالت دل گوید حرات	وله	پیش آن آئینه رو تاب نفس نیست مرا
نگاه انتخابی میکنی بر من سرت گرم	وله	تو امی جان از کجا آموختی این قدر دانی را
نه اهرور است مار ازین نفس آسنگ ازادی	وله	در دن بینه میگردیم مشق پر فشانے را

در یافتیم چاشنی نوشند را	وله	در کینفس چو صبح بتاراج رفت ایم
بر خورد آینه بر یک وجه پشت و جوبنا	وله	با همه یکسان بود آینه شس روشندان
بوی پیر امین جواهر سر مه شد یعقوب ما	وله	حشم عاشق را نباشد احتیاج تو تما
رنگ آیمان است پید چهره لبشاش را	وله	تلخ و نی را مذاق خنظل و وزخ بود
داد عمه جادو این آینه را	وله	دید تا آن جان جان آینه را
سازم از زنگی نهنان آینه را	وله	دل بدست خال او دادن خطاست
که میاز در روان از چشم طیل شک نمین را	وله	مندانم چه باشد از گلستان نفع گلچین را
همچو بوی می بر آید از خم افلاطون ما	وله	ما سبکو دهان ایسر جسم خاکی بنسجم
می برود ما یار رنگ رفت مکتوب مرا	وله	ما صبر از منونی بال کبوتر فارغ نم
بناشد در شبستان غم نه فانوس خالی را	وله	اگر تن را نباشد دل منور زیر خاکش کن
گر شب ماه نیای به شب تار ما	وله	اسی که در آمدن خویش حجابی داری
امتحان مرد باشد عرصه پیکار ما	وله	شیر را در پیشه باید دیدنی در پیچره
داغ عشق تو تدر روان من است	وله	چو قدر ما نمود و لسوز سس
زخم سنگ کودکان جلد و سی لنت	وله	آمدی دیوانه از صحرا به شهر
داغ سودا بر کف من شمع عجا از من	وله	از گریبان تا کشیدم دست روشن جهان
بستن خورشید بر فراق کار زلف کیت	وله	ای چنین صیاد بالا دست در عالم کجاست
اتشی در خانمان لاله زار اقا ده است	وله	بسکه داغ سیندم بر روی کار افتاده است
همزمان رفتند و ما ماندیم و بار اقا ده است	وله	در ره خوابین غفلت زینگیرم نمود
امید جذب ز آمین ربا نباید در وقت	وله	نگر ده آمین خود را حد از خاک سیاه
جای صندل لای می بر جبهه مالیدن گر	وله	ما صبر از بس بود مخمور نگاه مست او
عرق ز جامه زرین آفتاب گذشت	وله	سحر که بر تو حسن تو از نقاب گذشت
هزار بار ازین خانه خراب گذشت	وله	بسیل هیچ میسر نه شد بجز خجالت
صفحه دل در خور زنگار نیست *	وله	دور باید کرد از خاطر غبار شکوه را

سگ کند سحر در علاج دلمه	وله	زرگس یا زگرچه بیمار است
موسم پیت مسامد عصا	وله	دست ماو گردن سینا خوش است
ابریا اسال پرستانه رفقا آمده است	وله	از شکوفه شاخه اشفته دستار آمده است
فردمان بوسه کرچه خطش گرفته ام	وله	حکم جدید از لب خندا نم آرزوست
وامن شب نتوان داد غفلت آرزوست	وله	شانه زلف اهل دست دعای سحر است
بوستان پیر احسا آزرده خاطر میشود	وله	عذیب باز فکر آشیان برخاسته است
خانقاه وسجد و تبحانه را کردم سیر	وله	بسیج جا کینچه چون خانه خماریت
که بود در بار پیرتا بهو متاع خوش قماش	وله	انکه یوسف میفرود شد کاروانی دیگر است
خامشان انیت نامه احتیاج عرض حال	وله	گریه طفل بزبان اترجاس دیگر است
بوسه گراز لب شکر قشان خود بداد	وله	صبر باید کرد اندک خاطرش رنجیج است
نیست در هیچ سری خواهش سودا و تر	وله	این زمان هم بجهان یوسف و بازار است
ضعفارا بختارت متوانک نظر	وله	دست حسن به شیرازه زموی کمر است
تنگه جانکندنگ دا روشن را	وله	سنگ خلوتکده خاص برای شری است
ابرو بجزه شمشیرسان گ کرده است	وله	زرگس معیوه کنگ تر جان کم کرده است
در محفل سپهر ندیدیم ملت یاز	وله	بر آفتاب دماه زحل را تقدیم است
نتوان شکنج زبیدادنگا بهش کوبن	وله	حشم با دمی او مهر دهن ساخته اند
آبمی نیش از دل محب روح مایلند	وله	از حین شکسته نگردد صد ابلند
بیقدر تر ز کاغذ باد است در نظر	وله	در کسب کسب که شود از هو ابلند
مرا شوق نظر بازمی است با محبوب مجلی	وله	که گران دور چشمی و کسبم ابرو بگرداند
سز عجیب فکر آوردن بیشتر بوده است	وله	غنچه خسیان با غما در خویشتن پیدا کند
هر که دعوای خون از جام عقل میکند	وله	در دور روزنش طفلها در کویچه مار سوا کند
بر دل شکنی سرف بود هست نوبان	وله	این سنگدلان در صد و شیشه گرانند
ملن بدختر زر میل موسم پرکے	وله	که وقت کار همان موسم جوانی بود

هر کسی بر مرگ دشمن شادمانی نکند	وله	رشته عمر بد شاید بدست آورده است
عاقبت پیش تو روزی جانفشانی میکند	وله	این همه تعجیلهای دزکشتن عاشق حیران
فرد زنده خاص حضرت آدم نمی شود	وله	ناصبر کسی که معرفت سهو خود نه شد
بزخم دل مادر و امیر رساند	وله	اگر بوی آن گل صبا میرساند
بهم دوستان را خدا میرساند	وله	فلک گرچه دارد تلاش جداست
بجای ستانند بجای میرساند	وله	دل از من ربا بد بکامل سیارد
سفن گرم روان جانب بالا باشد	وله	جانب شعله آتش نظری باید کرد
کشته تیغ زبان می باشند	وله	دین ام نیز زبانان چون شمع
از ان خوش است که ز را سپر بکشند	وله	مرا اگر رخ زردی لبان زرخشند
گردن نخچیر ما از دور میگردد بلند	وله	بهر کجاستم شیر آن مغرور میگردد بلند
امی صدق دامن آشاکارت و ساقا	وله	اورد ریاد دل بدست گوهر افشان میرسد

در ایام مظفر جنگ

مظفر جنگ نام اصلی او بدایت محی الدین خان است نسب او بدو واسطه به سعد افغان وزیر اعظم صاحبقران ثانی شاهجهان میرسد و دختر زاده نواب آصف جاہ غفران پناه است در عهد نواب آصفجاہ سلطنت بیجاپور میردشت و در عهد نواب نظام الدوله شهبه به سلطنت مخالفت حال خود پیوند حسین دوست خان عرف چند از روسامی نواب آرکات با و پیوسته بگرفتن آرکات تحریر نمود مظفر جنگ رو با آرکات آورد و در آنجا هم غفیری از نصار امی فرانس ساکن بلجری را بوساطت چندا همراه گرفت و بر سر نورالدین خان شهبانست گوپامولی که از وقت نواب آصف جاہ ناظم آرکات بود رفته شانزد هم شعبان شته آئین دولتین و ماته والف دولا ب خوزیزی بگردش آورد شهبانست جنگ پامی جلادت افشوده سانه موت احمد شید و سرگذشت اسیر شدن مظفر جنگ بر دست نواب نظام الدوله سابق بعضی بیان در آمد و بعد شهادت نواب نظام الدوله افاغند و نصاری مظفر جنگ را بر سر دست نشانند مظفر جنگ رام داس ادیوان خود مقرر کرد و بر اجه رکنات به داس مخاطب ساختن و این رام داس بر زمین سیاه فانی است ساکن سیکاکل که در ذیل متقدم بیان بر کار نواب

نظام الدوله داخل بود و چندان رتبه نداشت لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار بعمل آورد
 و زنا رحمت مظفر جنگ بر کمر بست لهذا مظفر جنگ او را با این رتبه رسانید و ما افغانه پیچری
 و کپتان یعنی حاکم آنجا را ملاقات کرد جمعی از سپاه نزاری همراهِ گرفته عازم حیدرآباد شد و بر سر
 ارکات عبور کرده در ملک افغانه درآمد و نیزنگی قدرت در میان مظفر جنگ و افغانه اختلاف
 انداخت روزیکه سرزمین لکسرت بلی مخیم شد ناخوشی پنهان گل کرد و عاید پیر خاش گشت از
 یکطرف مظفر جنگ و نزاری و از طرف دیگر افغانه مستعد شده صف آرا می قتال گردیدند
 همت خان و دیگر سرداران افغانه قتل رسیدند و کار مظفر جنگ نیز زخم تیری که در حلقه
 چشم رسید آخر شد و این سانحه مقدم ربيع الاول سنه اربع و ستین و مائتة و الف بعالم ظهور
 آمد مظفر جنگ طالب علمی بود و تهذیب المنطق از بر کرده بود و با شعر اصلا مناسبتی نداشت
 در ایام ریاست او که دو ماه پیش بود قریب است روز فقر را هم شها صحبت علمی مستوفی
 دست داد ترکیه نفس بر تبه کمال داشت هرگاه خود ستانی شروع میکرد حضار را الفاظ نابید
 و تصدیق او که منزله او دیده بود تمام میشد و استقامی او شگفتی یافت و در ایام ریاست مظفر جنگ
 بالاجبی با فوجی از پونز بر سر اورنگ آباد آمد و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آفت
 او را دفع ساخت و این رکن الدوله از اعظم امرار نواب آصف جاه غفران پناه است یا زدهم
 رجب سنه سبعین و مائتة و الف بچار رحمت آسودید

مظفر جنگ اول کسی است که نزاری را نوکر کرده و پدر پادشاه بود

مظفر جنگ اول کسی است که نزاری را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد پیش ازین نزاری
 در بنا و خود بودند و با از حد و خود بیرون نمیکذاشتند بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ
 نزاری فرانسیس نوکر گرفته اینهارا اعضا و خود ساخت و بعد قتل مظفر جنگ نزاری
 بصیغه نوکری در رکاب امیر الممالک شدند و سبکاکل و راجتدر می و دیگر مواضع را
 در جاگیر خود گرفتند و طرفه اقتداری بهم رسانند که در رکن حکم حکم ایشان شد موسی بوسی
 سر کرده نزاری بخطاب عمده الملك سیف الدوله مخاطب گشت و حیدر جنگ صاحب
 اخت بار سرکار عمده الملك گردید چون انگریز و فرانسیس همیشه با هم انجیل عداوت تلاوت
 میکنند و بنا و برده و فرقه با هم قریب واقع است نزاری انگریز را هم بخواهی مداخلت در ملک

نزاری

شاهی هم رسید که آواز دیدن زنگ میگیرد و بعضی ملک آرکات را تبصره آوردند و نیز بر بنگاله مسلط شدند
 و قلعه بندر سورت را قابض گشتند و در سنه اربع و سبعین و مائه و الف بندر بلوچی را محاصره
 کرده از دست فرانسس انتراع نمودند و عمارت بلوچی را یکدم از پنج برکنند تا عاصف صفا
 ساختند و سیکاکل در اجنبی می بود دیگر مواضع که در جاگیر فرانسس رفته بود و قیاس کار نمیکرد که
 چه طور از دست اینها خواهد بود خود بخود مستخلص گردید

و امیر الممالک

امیر الممالک خلف سیویم نواب آصف جاه غفران پناه نام اصلی او سید محمد خان است اول
 مخاطب بصلابت جنگ بود آخر در عهد عالمگیر ثانی بامیر الممالک مخاطب گردید بعد قتل مظفر جنگ
 راجه رگناتپه داس و جمیع اعیان لشکر او را سردار ساختند و راجه رگناتپه داس و کمل مطلق شد راجه
 جمعی نصاری فرانسس را که مظفر جنگ از بلوچی نوکر کرده همراه آورده بود استمالت نموده
 رفیق امیر الممالک ساخت امیر الممالک بعد طی منازل رونق افزای او زنگ آباد شد و ایام
 بر شگال در اشا گذرانید با زده هم ذی الحجه سنه اربع و ستین و مائه و الف بقصد تنبیه بالاجی از
 اورنگ آباد برآمد احمد نگر اجولانگاه عساکر ساخت و از اشا متوجه دارالحرب پوز شد بالاجی
 با پنجاه هزار سوار جبار بمقابله پیش آمد و از دهم محرم سنه خمس و ستین و مائه و الف جنگ شروع
 شد بهادران اسلام جنگین جنگین غنیم را قریب پوز رسانیدند و آبادی ماسی غنیم را که سر راه
 پیش آمد سوخته و با خاک برابر کرده جلو خانه دوزخ ساختند و درین محاربات فرنگیان با اشا
 خود دو دانه غنیم را آوردند علی الخصوص شب چهارم محرم که ماه خسوف تمام کرده بود نصاری
 بر فوج غنیم بشخون زدند و جمعی کثیر را با تشکده آخرت نکستند و نند بالاجی که در حالت پوجایعی
 پریش خسوف بود برهنه سر بر باد پامی برهنه پشت سوار شدند فرار را وسیله نجات خود ساخت
 و ادوات و آلات طلائی پوجای غنیمت اسلامیان در آید اما بسبب نفاق خانه بر انداز انجام
 اینهمه تردد و تلاش مصداق برابری بود امیر الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدرآباد شد مردم سپاه
 در میدان بهالکی سیزدهم جمادی الآخر سنه خمس و ستین و مائه و الف راجه رگناتپه داس را گشتند
 نواب امیر الممالک به حیدرآباد شتافت حسب الطلب اورکن الدوله و مصمام الدوله تفاق
 از اورنگ آباد خود را به حیدرآباد رسانیدند و کالت مطلق برکن الدوله تفویض یافت تا گاه خبر رسید

که امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب آصف جاہ از پیشگاه احمد شاہ خلعت صوبہ داری دکن پوشید ^{عام}
 دکن است رکن الدولہ از وکالت پہلو تہی کرده بکر بزرگ و جانوچی بنا لکرا آمد مقصد اینکہ امیر الامرا ^{تفاتی}
 ہو لکرمشہ بدکن می آید بوساطت جانوچی بنا لکرو نیز بوساطت بالاجی کہ با او از عہد نواب
 آصف جاہ غفران بناہ ربطی داشت با امیر الامرا سر شہ موافقت بدست آورد و تہیکہ رکن الدولہ
 از حیدرآباد روانہ شد مصمام الدولہ ہما سجا ماند و بصوبہ داری حیدرآباد از امیر الممالک
 امتیاز یافت و چون امیر الامرا بہ اورنگ آباد رسید ہفتاد روز زندگانی کردہ گذشت
 و درین ہفتادہ روز چہ خرابیہا کردند و غنیمت کہ در سرکار امیر الامرا صاحب اختیار و قدار
 بود ملک خاندیس و سرکار سنکیز و جالندہ وغیرہ از امیر الامرا سند کردہ گرفت و شرکت اسلام
 را ازین المکنزہ برداشت و بعد فوت امیر الامرا امیر الممالک کہ بقصد مقابلہ امیر الامرا
 از حیدرآباد برآمدہ بود پیچید و ملکی کہ از امیر الامرا گرفته بود سند آن از امیر الممالک ہم حاصل
 کرد و بعد از ان رکن الدولہ از کربلہ برآمدہ با امیر الممالک پیوست و بروکالت مطلق قائم
 شد و مصمام الدولہ را معطل ساختہ بہ اورنگ آباد فرستاد و چون ایام بنگال قریب رسید
 امیر الممالک بارکن الدولہ بہ اورنگ آباد آمد عمدتہ الملک موسی بوسی بارکن الدولہ بدست
 و چہار ہجرت صفہ سبج دستین و ماتہ والہ و کالت مطلق از تغیر رکن الدولہ بہ مصمام الدولہ
 شاہنواز خان اورنگ آبادی مقرر گردید مصمام الدولہ چہار سال بسر انجام این منصب جلیل القدر
 پرداخت و در ایام وکالت خود بتدابیر صائبہ نوعی غنیمت را بر حد خود نگاہ داشت کہ اصل اسرار
 بشورش بر نہاد است تفصیل آن در دیباچہ کتاب مآثر الامرا بزبان قلم دادہ امیر نظام علی
 و میر محمد شریف کہ تا این مدت معطل با امیر الممالک بسر می بردند مصمام الدولہ بر کتب سبج
 دستین و ماتہ والہ اولین اصوبہ داری برابر دو زمین را صوبہ داری بیجا پور از امیر الممالک
 و مانندہ ہر کدام را صوبہ خود فرستاد میر نظام علی آخر مخاطب بہ آصفجاہ ثانی شد و میر محمد شریف
 اول بیجا علی الملک و آخر بزبان الملک مخاطب گردید و بتاریخ ششم ذی القعدہ سنہ سبعین
 و ماتہ والہ و کالت مطلق از عزل مصمام الدولہ بہ بزبان الملک کہ از صوبہ بیجا پور در حضور
 امیر الممالک بہ اورنگ آباد آمدہ بود تقریر یافت و در ہجرت ایام آصفجاہ ثانی با فوج شائستہ

از برار به اوزنگ آباد شریف آورد و بر بان الملك را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود
 و چون اطلاق لقب وکیل مطلق بر بر بان الملك بود لقب او و لعیب مقرر گردید و در همین سال
 بلاجی را تو بار اوده پر خاش در سو اوزنگ آباد آصفجاه ثانی نواب امیر الممالک را بجای
 اوزنگ آباد گذاشت و خود با بر بان الملك جنگ کنان تا سنده کبیر که قریب سی کرده از
 اوزنگ آباد هفت رفت انجام کار مصاحبه تفرار دادن جاگیر غنیمت قرار یافت و ملک بست و
 هفت لک روپیه از صوبه جات و کن تسلیم غنیمت شد و شرکت حکومت اسلام ازین مجالات رخا
 نواب آصفجاه ثانی بعد مصاحبه از سنده کبیر به اوزنگ آباد شریف آورد و حیدر جنگ مدارا
 موسی بوسی سر کرده نصاری دید که با وصف نواب آصفجاه نقش تسلط من در دست نیتواند
 نشست و شرکت نواب آصفجاه افتاد و بانواع حیل سازسی ابراهیم خان کارومی و سایر
 فوج نواب آصفجاه را از نواب جدا ساخته و ردیل نوکران موسی بوسی داخل کرد و وزیر
 ساه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود و نواب را تنها ساخت بعد از آن نواب مصمام الدوله
 را تنقید کرد و خاطر خود را از هر دو طرف جمع نمود و خواست که نواب آصفجاه را به بهانه صوبه کار
 حیدر آباد سجد آباد فرستند و در قلعه کلکنده نگا باز دو میدان ابرامی جولان گاه خود
 خالی سازد و ندانست که تقدیر بر تدبیر میخیزد و سیوم رمضان قریب با استوانه احدی
 و سبعین و مائه و الف حیدر جنگ در خیمه نواب آصفجاه آمد نواب آصفجاه بیشتر با شریان
 خود مخفی قتل حیدر جنگ قرار داده بود و حضار محفل خاص حیدر جنگ گرفته و بیج کرده و نواب
 آصف جاه بر اسی سوار شدن از لشکر تها بر آمد و اینهمه تو سخانه فرنگ در مقام حیرت معطل
 ماند و جراتی نمود که کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت از مذبح گشودن چند
 عمق الملك موسی بوسی دیگر اعیان لشکر موش باختند درین رستخیز واقعه طلبان
 نواب مصمام الدوله و عین الدوله و میر عبد البنی خان پسر خورد نواب مصمام الدوله را
 به سیر لاله زار شهادت فرستاد و بعد این نگا بر امیر الممالک و بر بان الملك عمق الملك
 موسی بوسی به حیدر آباد شرافتند و نواب آصفجاه ثانی پس از بیج کردن حیدر جنگ
 راه بر بان پور گرفت و ابراهیم خان کارومی که حیدر اهر حیدر جنگ او را از نواب آصفجاه

جدا کرده بود در نیوقت بنواب پیوست نواب اصفحاه سیزدهم رمضان یکم کور سواد بریان پور را مرکز
 نزول ساخت و متمولان شهر محمد انور خان بریا پوری و غیره را مصادره نمود و این محمد انور خان
 همانست که با اتفاق سنکراجی مله بار واسطه صلح امیر الامر حسین علیخان و غنیمت بقبر جوتقه شرح بود
 در نیوقت از غنم مصادره و شدت محصلان بقتدیم هم می فعه سال مذکور زندگانی را وداع
 کرد و در درگاه شاه عیسی چند صد فون گردید نواب اصفحاه از بریا پور برار رفت و در قصه
 با سم که از قصبات عظیم را رست جهادنی کرد و بعد جهادنی با جانوجی سپهر که بود پسندیدگان
 برار مجاربات در میان آمد و صلح انجامید و بعد مصاحبه عازم حضور امیر الممالک که در فواجی
 حیدرآباد بود شد و بعد ملاقات در میان هر سه برادر اشکال نزاع بسیار بوقوع آمد آنچه
 با انجام کار صورت گرفت این که نواب امیر الممالک و نواب اصفحاه ثانی یکی شدند و نواب
 بریان الملک بصورت خود که بیجا پور باشد شتافت مجدد هم ریح الاول سنه ثلث و سلیمین
 و ماته و الف فتنه عجمی گل کرد که قلعه احمد نگر بایستی تحت سلاطین نظام شاهیه شد و شو باد و برادر
 عمزاده بالاجی با قلعه دار سازش کرده گرفت و تبارخ مذکور مردم او داخل قلعه شده قابض
 شهر احمد نگر آباد کرده احمد نظام شاه است که در سنه تسعمائة طرح انداخت و بنام خود موسوم
 ساخت و در دو سه سال شهری بکمال خوبی آباد شد و بعد اندک فرصت حصار سی از سنگ
 و گل تعمیر نمود و درون آن عمارات دلکش و قصور منقش برامی سکونت خود مرتب ساخت
 و بعد فوت او اخلاف او این قلعه را متوارث بودند شاهزاده دانیال بن اکبر بادشاه مع
 سه سال را خانشانان در او اهل سنه تسع و الف قلعه را از طبقه نظام شاهیه متصرف خود در آورد
 بعد ازین قلعه داران بادشاهان تموریه هند بصیانت این قلعه مامور میشدند بعد و حدود
 مقتاد سال این قلعه از دست اسلامیان بدست اصنامیان افتاد و درین سال با و خیال
 خامی در سر خود بخت خواست که ریاست اسلام را از ملک دکن بردارد و کار اصنام را رونق
 بدهد این بیظفوا نور الهدی با فوا هم و بانی الهدی الان نیم نوره و لو کره الکافرون ابراهیم خان
 کاروسی را که بدتر از آفریت تراش بود نوکر گرفت و این ابراهیم خان یکی از قوم اراذل
 بود که در فرنگیان تربیت یافته جنگ بقواعد فرنگ میکرد و سامان حرب او توپخانه شایسته با

خودش اول در سلک نوکران آصفجاه ثانی منخرط بود آخر از خواب جدا شد غنیم موت غنیم از پونه
برآمده بست و دوم حمادی الاولی سال مذکور در سواد او دگیر تقابل عساکر اسلام رسید و در وقت
فوج غنیم شصت هزار سوار بود و فوج اسلام هفت هزار سوار امیر الممالک و آصف جاه
خواستند که از او دگیر بدار و بریایند و بعضی افواج سرکار را که قریب دمار و بود با خود گرفته
بر سردار الحب پونه روند مخفی مانند که بشیر با غنیم تنها جنگ قزاقی بود همسر اینها همین که رسد
که بی لشکر اسلام بند میکردند و قابودین مگونه براق میچکند و مدار فوج اسلام بر توپخانه بود
که گرد لشکر حصاری از توپخانه کشید بدفع می برداشتند این مرتبه بعلت رفاقت ابراهیم خان
با غنیم جنگ قزاقی و جنگ فرنگی یعنی لشکری توپخانه جمع شد و اضراب توپ بکثیر بود
همراه گرفت چون فوج اسلام در زنجیره توپخانه بهیت اجتماعی راه طی میکرد نیز توپخانه جانب
غنیم کم حالی میرفت و فوج غنیم که پراکنده راه میوردید بر توپخانه فوج اسلام با اینها اتفاقاً
میرسید ابراهیم خان با آنکه خود را مسلمان میگرفت طرفه که شکست اسلام بست در حالت
کوچ و مقام شب و روز توپخانه را مقابل آورده در کار داشت و در حرکت و سکون خواب
و بیداری توپها سر داده آنی فرصت نمیداد ازین جهت در لشکر اسلام خستگی بسیار راه پاش
و عالمی ره نورد کویچه شهادت گردید بست و ششم حمادی الاولی سال مذکور بهادران اسلام از زنجیره
توپخانه برآمده برابر ابراهیم خان دیگر فوج غنیم بچند و بیشتر جلادت بسیار هم از مخالفان
را مقتول و مجروح ساختند و یازده علم از جماعه ابراهیم خان کشید آوردند و بر همین منوال
جنگین جنگین قلعوه او سرده کرده و دمار در رسیدند غنیم دید که اگر عساکر اسلام بدمار و رسیده
فوج آنجا را با خود ملحق میازند همین برای متعذر خواهد شد پانزدهم حمادی الاخری سال
مذکور قریب چهل هزار سوار بهیت مجموعی چینی اند اول فوج اسلام رختند چون جمعیت
اعد بسیار و فوج اسلام دویست هزار کس پیش نبود بعد از کشتش و کوشش بسیار چند اول
بغارت در آمدن چشم زخمی عظیم با سلامیان رسیدند دیگر بساط متفاوت بر حیدر شدند ناگه
صلحی که البتین هزاران فساد بود انعقاد یافت غنیم جاگیر شصت لکه و سه محاللات صوبه
بنیاد تمام و کمال سوامی شهر و پرگه جویلی و بر رسول و ستاره و نیمه از صوبه بندر و بیجا پور و قلع و دولت آباد

و قلعه آسیر و قلعه بیجا پور که هر کدام با پی تخت سلاطین اسلام بود گرفت و جاگیرات خاصه سرکار و جاگیرات
 امرا و منصبداران بسیاری در سخاوت غنیمت رفته بحکم تقدیر قتل عام عجمی بوقوع آمد خبر صوبه حیدرآباد و
 بعضی از صوبه برار بعضی از صوبه بیجا و قلیل از بیدر دست اولاد نواب آصفیاه نمایند
 آنهم شرکت غالباً در چهارم حصه که چون خون فاسد در عروق ملک سرت دارد هر چند دهن
 عظیم در غیا و اسلام راه یافت لکن این هم نشد که حسب خواهش یاور ریاست اسلام بکلم
 از قلمرو دکن بریزد و چون آغاز این دهن رفتن قلعو احمد نگر است شخصی تاریخ رفتن ملک
 شصت لکه روپیه چینی یافت که کافر دشمن اسلام گرفت به حصن بسیار حصینی زرفن
 سال تاریخ شدت کم کرد و در رفت احمد نگر و ملک دکن به بعد انعقاد صلح غنیمت فوجی ری
 فیض دولت آباد فرستاد قلعو دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید محمد فوجی فی الحمله بسیار
 کرد غنیمت احکام امیر الملک بنام شجاعت جنگ پیهم طلبید که قلعو را موافق قرار دادی که با ما
 در میان آمد تسلیم باید کرد تا چارنوزدهم شعبان سنه ثلث و سبعین و مائتة و الف قلعو را مروج
 غنیمت بواله نمود شخصی این تاریخ بنظم آورد که گفتند کفار احمد نگر را به و گرد دولت آباد حصن علم رفت
 خرد سال تاریخ بر لوح کتی به چندین زور قلم دولت آباد هم رفت و در تمقام بیان اینکه دولت آباد
 در چه وقت و بچه پنج متصرف اسلامیان در آمد بود بزبان قلم می آید مورخان آورده اند که
 سلطان ملا و الدین برادر زاده و داماد سلطان جلال الدین خلجی والی دلی پیش از آن که
 بسلطنت رسید شنید که رایدیور راجه دکن خراین موروثی چندین قرن دارد در سنه اربع
 و تسعین و شمانه با هفت هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوگیر یعنی دولت آباد
 رایدیور می دکن شد و مسافت دور و دراز طی کرده با پنج پونہ رسید از آنجا سیلغار خانه شناخت
 رایدیور که از رطل گران خلعت سیاه مست بود جمعی که در آن وقت حاضر بودند بمقابلہ و مدافعت
 متبادر و کوهی دیوگیر باقر اولان سلطان روبرو شدند چون هندوان دکن هرگز مسلمان
 را ندیده بودند و تیراندازی و قزاقی بهادران اسلام مشاهده نموده تاب حمله اول نیاورده
 تا شهر دیوگیر هیچ جانه استیادند رایدیور این حالت معانته کرده در قلعه دیوگیر متحصن شدند سلطان
 علا و الدین خلجی نیز به شهر دیوگیر آمد بر همزمان و متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا

در تمقام بیان آنکه دولت آباد در چه وقت و بچه پنج متصرف اسلامیان بود

چند من مروارید و اقمشه نفیسه از آنها گرفت و دو صد و چهل زنجیر نعل چندین هزار سبب از طلا و نقره
 رام دیو بدست آورد و بنا بر فقدان ذخیره رام دیو سفیرانرا فرستاده با سماح تمام پیغام صلح کرد
 و باید تصدیق بکفر او و ششصد من طلا بوزن و گن و هفت من مروارید و دو من جواهر مختلف و دیگر
 من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی بویله با نقره و طلا و دیگر اجناس که عقل از تصدیق آن آبادار
 قبول نمود سلطان آن پیشکش را قبض کرده و هر سال خراجی بر رام دیو مقرر نموده و جمیع
 اسار می را از قید نجات داده روز بست و پنجم از محاصره عطف عثمان نموده سالم و غانم به
 هندوستان رسید سلطان جلال الدین را از کیم گذرانیده خود بر تخت نشست و چون
 رام دیو ترمذ و زبیده سه سال باج و خراج نفرستاد سلطان در سنه ست و سبعه هجرت ملک
 نائب کافور را که عمده ترین امر او حضور بود با ملک سوار به تنجیر دکن روانه فرمود چون ملک
 نائب در حوالی دولت آباد رسید را بدیو صرفه در آویزه و تیزه ندیده پس خود ساکهدیو را در
 قلعه گذاشته خود با سائر لرزندان و تحف و هدایا از قلعه برآمده ملاقات ملک نائب نمود ملک
 نائب او را همراه گرفته در اوائل سنه سبع و سبعه هجرت سلطان علاء الدین آورد سلطان
 او را مورد مراحم ساخته بعطامی چتر سپید و خطاب راسی رایان و تفویض دیو گیر با بسیار
 از ممالک قدیم سرافراز گردانید و قصبه نوساری را که متصل بندر سورت است با نعام او مقرر
 کرده یک کده تنگ نقد مرحمت نموده با سپران و تمامی خیل حضرت انصاف ارزانی داشت
 را بدیو بدیو گیر رفته آنقدر ملک که از سلطان یافته بود متصرف گشته مدته العزم قدم از جاوده اطاعت
 بیرون نه گذاشت و در سنه تسع و سبعه هجرت سلطان ملک نائب کافور را بالشکری از راه دیو گیر
 پستیخیر و رنخل تعیین فرمود چون بدیو گیر رسید رام دیو استقبال نموده خدمات سالسته تقدیم
 رساند و اعانت هم فراوان بعمل آورد ملک نائب بعد فتح در رنخل لدر و بونام را جدا بخارا
 امان داد و پیشکش سنگینی گرفته بهندوستان مراجعت نمود و در سنه عشر و سبعه هجرت نائب
 را پستیخیر و پور هند را زبید در دکن که درین عصر از طغیان آب خراب است و بعضی نهاب دیو
 لشکر عظیم روانه کرد چون بدیو گیر رسید معلوم شد که رام دیو جان بقابلش اردان سپرده پستیخیر
 قائم مقام گردید چون پسر با خلاص بدنیافت بنا بر احتیاط فوجی را در چالنه باز داشته پیشتر گذاشت

محافظة این قلعه بجائی آوردند که بعد دو صد و هفتاد و سه سال و کسری قلعه از دست سپه شماران بیرون افتد در
قبضه زمار داران افتاد اما میر نجف علیخان قلعه دار اسپر بنا بر جمعیت اسلام از داول قلعه مردم غنیمت
سر بازار زد غنیمت در لوازم محاصره کوشید خان مذکور قریب یکسال جنگید قلعه را نگام داشت آخر الامر
چون فقدان ذخیره بحالت اضطراب رساند و او از دهم ربیع الآخر روز جمعه سه اربع و سبعین و
مانده و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم غنیمت نمود مولف گوید در شاه اسلام کافر گرفت
برین شکل فرمان تقدیر رفت که در بیخورد سال تاریخ او بدو دست زد و عجب حصن اسپر است
قلعه اسپر از ابتدا اسپر است که در کثرت استعمال تخفیف یافته اسپر ماند و سه حرف سپاس
گردید آسان نام شخص و امیر لقب اوست اسپر زبان هندی گاو چراندی را گویند آسان اسپر از
زمینداران معتبر خاندان بود آبا و اجداد او قریب هفتصد سال در آن کوه آسمان شکل قسطن
داشتند و برای حفظ موشی و سایر اموال حصاری از سنگ و گل ساخته روزگار میگذرانیدند
چون نوبت با اسپر رسید در اموال و موشی از آفات ترفی کرد چار دیوار قدیم را شکسته
حصاری از سنگ و گچ بنا نموده و قلعه بنام او شهرت گرفت نصیر خان فاروقی و االی بر این پو
که در سنه احدی و ثمان نامه سلطنت رسید قلعه را از اسپر انتراع نمود بان طریق که آسان
را پیغام کرد که راجه بکل از و ان تو جمعیت بسیار فراسم آورده بامن در مقام مخالفت اندی نخواهم
کامل و عیال مراد در قلعه جادوسی تا بخاطر جمع بدفع دشمن بروازم آسان قبول کرد نصیر خان روز
اول چند دلی عورات در قلعه فرستاد و تعلیم کرد که زنان آسان ملاقات شما بیایند مراتب
تواضع چنانچه باید عمل آرند و روز دیگر دست مرر شجاع در دلیها نشاند و فرستاد چون
دلیها به قلعه درآمد سپاهیان یکبار از دلی با بدربسته و شمشیر از غلات بر آورده متوجه
خانه آسان شدند قضا را آسان و فرزندان او که شیرست خواب غفلت بودند و برای سار کباد
قدم می آمدند و چار شدن تمام قتل رسیدند باقی اهل قلعه امان خواسته بر آمدند نصیر خان
این خبر شنید از جایی که بود بر جناح استعجال خود را با اسپر رسانید و مجدداً تبع مشغول گشته
شکست و ریخت درست کرد از آن وقت این قلعه در دست اولاد نصیر خان بود تا آنکه کبیر شاه
در سنه و الف قلعه از دست بهادر سپه علیخان انتراع نمود و از آن عهد قلعه داران این

تیموریه نوبت بنوبت حسرت قلمه تقدیم میسرسانند بعد از ششصد و شصت سال کسری این قلعها از
 تصرف اهل اسلام بدرفته باختیار جریان در آمد القصد بعد گرفتن ملک شصت لکه روپیه و قلاع
 ثلاثه منجوت و مانع یا دوراد گرفت و با فوج پیش آهنگ و توپخانه فرنگ قصد هندوستان
 کرد که بتدارک شکست دنا پر دارد غافل ازین که تقدیر بر تدبیر میخیزد قاصداً اجل در راه منتهی کرده
 هندوستان رسانید اگر چه سردار می فوج بنام وسواس را و سپهر بالاجی را و قرار یافت و مدار آنها
 بنام باو و لکن هر چه بود باو بود بعد رسیدن هندوستان و جنگ با شاه درانی و وسواس او
 و باو و سرداران نامی بعضی تلف درآمدند و اینهمه فوج و توپخانه و اموال مقیاس بنمایان
 رفت چنانچه در واقعات شاه درانی مفصل می آید در این قصه ششم جمادی الاخری سه اربع
 و سبعین و مائه و الف بوقوع آمد و بالاجی را و هم در دکن نوزدهم ذی قعد سال مذکور با سپهر
 ملحق گردید و ریاست به سپهر او و او که صغیر السن است و برادر اعیانی او رگناته را و عاند شد
 و در سنه خمس و سبعین و مائه و الف اصفهان ثانی فوج فراهم آورده با امیر الممالک از قلع سید که در اینجا
 جهادنی شرح بود بنا بر بعضی وجه اول شوجه اورنگ آباد شد رگناته را و او و او هم با فوج
 سنگین و توپخانه از پونه حرکت کرده در میدان شاه گنده امانیان و اوثانیا ن نزدیک هم رسیدند
 تا اورنگ آباد فی الجمله و خوردی واقع شد اصفهان ثانی منه و انقال زائد را و اورنگ آباد گنده
 بست و سیوم رابع الاخره خمس و سبعین و مائه و الف بقصد دارا کرب پونه از اینجا منقضت
 نموده و غنیمت را زده زده تا هفت کرده ای پونه رسانید و در اثناء راه تونگه را که شهر است برب
 دریای گنگ در کن مشهور بنامه سعیری و غنیمت در دولت خود عمارات عالی در اینجا طرح انداخته
 سوخته و بت را شکسته عمارات را با زمین هموار کرد و قریب بود که پونه هم با این حالت رسد
 که ناگاه ناصر الملک پشیمین نواب اصفهان غفران پناه بنابر غبار سی که با برادر داشت و راجه
 را مجذوب که عمر در لشکر اسلام بود بنا بر جنسیت با غنیمت ساخته مشب بست و هفتم جمادی الاولی
 سال مذکور از لشکر اسلام برخاسته بشکر غنیمت مستعد و کاریکه نگردانی بود بعمل آوردند بعد و فوج این
 قصه غنیمت پله اسلامیان اسبک پیدا شده روز دیگر از هر چهار طرف پوش کرده جنگ اندازد و توپها را
 آورده بازار گوله انداز می گردم ساخت مجاهدان اسلام از زنجیره توپخانه خود بر آن دست بجنگ برقی

دراز کردند و بیرونی شمشیر آید و صف مخالفان را بر زمین زده بسیار بر خاک پلکان انداختند و پلنگ تاب
 نیاورده از میدان خود را واکشید و دید که رایت منصور اینقدر راه دور و دراز طی کرده بر هفت
 گروهی یونان رسید هر چند سدر راه شدیم فایده نداشتند فردی است که یونان زرق آتش سینه زنهار
 میشود و سکان یونان هم پیش رگناته را و آمدن فریاد بر آوردند که میجو ای خانمان را بر دست سلطان
 بر باد دهی تا چار رگناته را و و ما دهور او سفیر از افسانه پنهان صلح کردند و ملک بست
 هفت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و صوبه بیدر بدل صلح با صفیاه ثانی نمودند و این
 مصاحبه ششم جمادی الاخری سنه خمس و سبعین و مائه و الف واقع شد طرز اینک سال گذشته همین
 تاریخ شاه در آنی بر بلو و ظفر یافت نواب آصفیاه از هفت گروهی یونان کوچید جانب بیج محله
 محالات را چه را چه خرامید و در باداش حرکت لغوی که از وقوع آمد ملک او را زیر شمشیر
 عساکر پاپال گردانید و آغاز موسم رشکال چهارم ذی الحجه سنه خمس و سبعین و مائه و الف باره
 چس اوئی با امیر الممالک داخل قلعو بیدر شد و همان روز امیر الممالک را در قلعو مذکور مقصد کرد
 یک سال و سه ماه و شش روز در حالت حبس گذرانید و بعد تحریر این کتاب ستم ربيع الاول
 روپیشنه سنه سبع و سبعین و مائه و الف از قید زندان مستی برآمد و در جوار مرقد شیخ محمد ملتانی قلعو
 سر و مدفون گردید میر آولاد و محمد ذکاتال عمره گوید **س** حیدر بود کن روح و الامی او +
 سیر و از او نام محنت شد + رقم کرد تاریخ فوئش ذکا + امیر الممالک بخت شرح +
 نواب آصف ثانی بعد از آن که قلعو بیدر را و اداره مرکز نزول خود ساخت فرمان
 شاه عالم عالی گوهر را که بنام او شمله تفویض صوبه دارمی و کن از تغییر امیر الممالک صادر شد بود
 استقبال نموده بدست تعظیم گرفت و مسند ریاست را بالاستقلال از آتش تازه داد و راجه
 پرتاب و نت را که بر همینست خچر بندی ساکن شکر مختار کل کرده جمیع مهمات مالی و ملکی با و اولاد
 بود مصاحبه ششم جمادی الاخری سال گذشته سنه خمس و سبعین و مائه و الف را و ما دهور او
 را بدار احرب یونان چس اوئی کردند درین ایام میان هر دو مخالفت بهم رسید متصدیان با دهور او
 خواستند که قابو یافته رگناته را و را مقصد سازند رگناته را و بر همینی اطلاع یافته سیوم صفر
 سنه ست و سبعین و مائه و الف جرمیده به سوادان در و از یونان بر آمدن راه ناسک گرفت محمد

تاریخ
 سیر و از او نام محنت شد + رقم کرد تاریخ فوئش ذکا + امیر الممالک بخت شرح +

ها در اورنگ آباد می که از عمر نوکران اصفحاه ثانی است و با شمالت غنیمت از نواب نامور بود و اورنگ آباد
 انماست و شش خبر شکرده بر آمدن گناته راوشنند چهارم صفر مذکور با جمعیتی از اورنگ آباد دیده در نواحی ناسک
 با گناته را در بخور گناته را و کمال بسیاری در سر اسبکی داشت آمدن محمد مراد خان به اوراد حق خود متختم شد و به عاز
 تمام پیش آمد سران غنیمت از زرافت محمد مراد خان معانه کردند که نواب اصفحاه جانب گناته را دست اکثر آن برگزیدند
 و در زرافت مادهور او تهاون ورزیدند بنا بر آن جمعیتی شائسته بار گناته را فرایم آمد و از اورنگ آباد به احمد نگر
 شافت مادهور او هم با فوجی از یونیه بر آمد و برد و آزرده کرد و می احمد نگر بست و پنجم ربیع الاخر سال
 حال ستیزه روداد مادهور او شکست یافته از میدان کناره گرفت و امان خواسته روز دیگر خود را
 پیش عم خود رگناته را و رسانند نواب اصفحاه بنگ رگناته را و از بیدر آمدن قریب نا و گاه
 رسید بود که اینجا مناقشه انفصال یافت چون موکب اصفحاه می موضع سیدگان نور سید گناته
 هم آنجا شافت و در نخستین عشره جمادی الاولی سال حال با هم ملاقات با وضیافتها بعمل آمد
 رگناته را و ملک پنجاه ملک روپیه و قلع و دولت آباد در جلدوسی این اعانت بنواب
 اصفحاه گذرانید و اسناد مرتب کرده بوکلر سرکار حواله نمود و چون این امر جلیل القدر بحسن
 تر و در محمد مراد خان بهادر بر کسی نشست راجه بر تباب و نت نتوانست دید پیش از آن که
 عمل و دخل در ملک قلع و دولت آباد شود صلح را بر هم زد و نواب اصفحاه را بران داشت
 که رگناته را و را معطل باید کرد و جانوجی پس رکبه بپوشد مگاسدار برار را بتطبیع این که
 ترا سحای رگناته را و قائم میکنم طلبین ملازم رکاب نواب اصفحاه ساخت و ناصر الملک
 ششمین نواب اصفحاه عفران پناه که بطرف غنیمت رفته بود از ناقدردانی غنیمت کبیر چهارم
 شعبان سال حال نواب اصفحاه ثانی بیوست رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب
 رگناته را و شد رگناته را و طاققت مقاومت در خود ندید آوارگی و تاراج ملک که اصل
 شیوع غنیمت است اختیار کرد و باسی هزار سوار بر اورنگ آباد آمد و در سواد غری شهر نازل شد
 و ز معتد با از شهر بان طلب کرد موتمن الملک بهادر ناظم اورنگ آباد با وصف قلت سپاه
 و سامان حرب در کمال خرم و بوشاری با حکام برج و باره حصار شهر پناه پرداخته مورجاها
 را بر همت خان بهادر کو نوال شهر بر او عیانی محمد مراد خان بهادر و دیگر مستصدیان مردم شهر بر هم

و با نظر ملک نواب اصفجاه با غنیم بطائف اخیل گذرانیدر گناتنه را و ایمنی در یافتن گرفتن شهر
 نصیر نمود و نزد بانهای قلعو گبری مرتب ساخت و صبح هشتم شعبان سال حال همین که آفتاب از
 درینچه مشرق سر آورد و غارتیان همراهی رو بر آبادی خارج حصار شهر نپاه ریخته دست
 تاراج دراز کردندر گناتنه را و خود با فوج خاصه جانب شمالی شهر ایستاده و سپاهیان
 نزد بانها بیاسی دیوار قائم کرده و فیلان را متصل دیوار آورده چند کسین بر آمدند و شخته نامی
 دروازه را که دیوار کلانی باغ قلعو ارک است خواستند که شکسته در آیند همت خان بهادر
 و میرزا محمد باقر خان و تماشایان شهر بارش تفنگ و تیروننگ و کفش آنقدر ترود و تلاش
 بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیار در یابی دیوار راه درک اسفل گرفتند و در طرف
 دیگر هم جمعی کثیر از غارتیان بر دست شهریان تشبیل و جرح گشتند در عین گرمی معرکه
 تیر تفنگی به فیلبان رگناتنه را و رسید و همین تیر فاروق میدان را و گیر کردیدر گناتنه را و
 دست حسرت خاندن و خاک تشویر بر روی مالیده از یورش برگشت و خبر قریب وصول نواب
 اصفجاه شنید خشت او را درگی جانب بکلان گشتیدست و ششم شعبان کور موکب اصفجاه
 وارد اورنگ آباد شد چون غنیم اراده داشت که بملک برارد آمدن کرد تاراج برانگیزد نواب
 غره رمضان بمنازل طولانی قریب بالا پور رسید سدر راه گشت غنیم از انطرف برگشته و از
 نزدیک بلده اورنگ آباد گشته جانب حیدرآباد شافت نواب هم عطف عنان نموده تا
 در یابی گنگ سبیل تعاقب پیمود و در اینجا مصلحت چنین قرار یافت که تخریب دیار غنیم بر
 تعاقب او رجحان دارد و نواب تعاقب را گذاشته متوجه دارالحرب پونه شد و بعد بر آمدن
 از قتل احمد نگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه و سمت مقرر نمود که تباراج مساکن و مواطن غنیم درازند
 خود بدو روی پونه رسید مخیم ساخت سکان پونه پیش ازین گریخته قبلاع و امکنه قلب فته بود
بهب فاصبح الا بزمی الامسا کتیم مردم پذیرش که اسلام بکلمه عمارات پونه را سوخته با خاک
 سپاه برابر کردند و فوج یغمانی در نهب و تخریب اطراف پونه و ملک کوکن دقیقه فرونگداشتند
 سبجان انشد و در عهد بالاجی و با و دانه دو دکن تالابور کسی چه قدرت داشت که سرگاه
 اینها دست فراحت رساند اکنون اموال و استه اینها بیخادر آمد و عماراتی که بصرف مباح

کوک ساخته بودند و تودانش غضب الهی کردید میراولاد محمد و کاظم طالع عمره گویدت آصفجاه و مسمان علام
 آبادی قوم برهن سوخت تمام تاریخ شنو ز شعله طبع ذکا به التشن دیونه راسیه اسلام به
 رگناته را و سجید را باور سه غره ذی قحس سال حال بر شهر پریش کرده تلاش گرفتن شهر از گدنگه
 شجاع الدوله بهادر دلخان اورنگ آبادی ناظم حدر آباد جمعیتی شاکسته نگا داشته بندوست
 شهر کرده بود او و مردم او قدم همت در مقام جهاد گشته ده مضر ب توب و تفنگ و نیز پوش
 را در کرد و بسا کار از رعایان سپاه را تحفه آتش جهنم ساختند از انجا هم رگناته را و
 بی نیل مقصود گشت و چون ذکر صفه جنگ و شجاع الدوله درین صحیفه بارگاه گشت و بعدین
 هم مکرریکند و تحریک این سلسله هم بر انکشت قلم لازم افتاد +

نواب برهان الملک سعاد تنخان نیشاپوری از اعظم امرا فرودس آرامگاه محمد شاه
 است میر محمد امین نام دشت و از سادات موسوی نیشاپور بود در عهد بهادر شاه خلد نزل
 وارد هند شد دران عهد زمانه با او موافقت نکرد در عهد شهید فرحوم محمد فرخ میر بندج
 ترقی نمود و در آغاز جلوس فرودس آرامگاه محمد شاه منصب مفت هزارمی و صوبه دار
 اکبر آباد بلند پایه گشت اما نقش او دران صوبه خوب بنیشت بعد اندک فرصت بصوبه دار
 اوده عروه و تقای ترقی بدست آورد زمینداران صوبه اوده در شیوع کشی علم روزگار
 اندو شاد از ابتدا ایجاد عالم هیچ حاکم را اطاعت قرار واقع نکرده باشند برهان الملک
 همه را ضرب شمشیر مطیع و با جگه آرا ساخت و نقش عملی که در هیچ عصر نشان نمیدهند دران
 صوبه نشانند و اکثر بلاد عن صوبه الی آباد مثل جوپور و نبارس و غازی پور و کوره مانکی پور و کوره
 جهان آباد و غیره بزور بازو گرفت و از حضور بادشاهی سند حاصل کرد چون نادر شاه
 قهرمان ایران لوامی تنه بر افروخت فرودس آرامگاه برهان الملک را از صوبه
 اوده محضو طلب نمود و فرودس آرامگاه از شاه جهان آباد جانب لامو حرکت کرد
 میدان کرناال را که چهار منزلی دلی است مضر ب خیام ساخت برهان الملک با یلغار خود
 چهار بیستم ذی قحس سنه احک و خنسین و ماشه و الف مینت بمسکر رسانید و صبح بلازنت شاه
 انوار سوت اقتباس نمود در همان مجلس جوپور رسانید که سپاه قزلباشین بر لشکر برهان الملک

و کوزه ب برهان الملک

چند کس اور دستگیر کرده بودند برمان الملک که مزاج غیوری شدت بجز و سماع اینجفت بغیر جنگ
 رخصت گرفت هر چند بادشاه و امر امبالو کردند که امر و جنگ نباید ساخت گوش نکرده سوار شد
 و با آنکه در پامی اور خمی نکل کرده سحر مرض شفا فلوس شد بود بالاسی فیل بر آمد سپاه او در ایلیغار
 اکثر منزل منزل عقب ماند و جمعی که همراه رسید بودند از کوچک طولانی متواتر طاق حرکت
 نداشتند و سبب آنکه نمیشد داخل معرکه شدند اکثری در خواب بودند و چون برمان الملک
 عمل نیت بادشاه رفت و همراه میان او که ناز آمد بود در جنگ و قرب سپاه قزلباش صلا
 نداشتند نقیب بان هر چند فریاد میزدند که نواب جنگ رفت سوار شود کسی باور نمیکرد و گویست
 برمان الملک با چهار صد پانصد سوار و همین قدر پیاده متوجه جنگ قزلباش شد و تا کنار لشکرا
 قریب سه چهار هزار سوار و یک هزار پیاده ملحق گردید و با این جمعیت با قهرمان ایران که با چهل هزار
 معرکه آرا بود مقابل شد و بذات خود آنقدر با نداری و کوشش تقدیم رسانیده که فریدی آن
 در عالم شجاعت متصور نماند و در شاه مگر گفت که آنقدر استوار که از برمان الملک ملاحظه
 درین همه محاربات که نفاق اتفاق افتاد از هیچکس دیده نشد و همیشه تحسین و آفرین برمان الملک
 میکرد و قضا را فیل سواری شیر جنگ که را در زاوه برمان الملک شد دست بود جانب فیل سوار
 برمان الملک دوین او را در پیش انداخته بشکر و قزلباش رسانید هر چند فیل را شمشیر و کجک
 زدند بر سر راه نباید باین روش برمان الملک بایک دور کس از اقوام خود و چند کس از زرقازنده
 دستگیر شدند برمان الملک دوزخم برداشت یکی از تیر دیگری از نیزه و مرض شفا فلوس علاوه شاه
 او را بمصطفی خان شیا ملوسید و در روز بروز مور و عنایات ساخت و بخلاء فاضله و بیاریانی محل
 خاص و عرض مطالب بالمشافه امتیاز بخشید و باستقواب او مصالحو با فردوس ارامگاه
 قرار گرفت و ملاقات هر دو بادشاه بوقوع آمد شاه برمان الملک را وکیل سطاوی دولتین
 صاحب اختیار کل فرموده مقرر کرد که طها سپخان جلابر با چهار هزار خنجر سوار با اتفاق
 برمان الملک قبل از ورود موکب شاهی به شاهجهان آباورفته ببنده بست شهر روانه و در
 قلعه بادشاهی محل نزول شاه مقرر نماید برمان الملک به شاهجهان آبا و شافه احکامه شاهی
 آورد و بعد چند روز هر دو بادشاه روز عرفه نهم ذی حجه سنه احدی و مسدین بایه و الف شاهجهان آبا